

مهمی درباره سلحشوری، مقاومت و هویت تاریخی ما دارد. وقتی یک اثر هنری می‌تواند چنین مفاهیم مهمی را به شکلی جذاب و تأثیرگذار به مخاطب منتقل کند، ارزش آن چند برابر می‌شود.

**پس در مجموع، ارزیابی شما نسبت به این سریال مثبت است و آن را نمونه‌ای قابل توجه در جریان سریال‌سازی امروز می‌دانید؟**

بله، دقیقاً. من معتقدم این سریال با توجه به شرایط فعلی سینما و سریال‌سازی ما، گام مهمی به جلوس است. اینکه اثری ساخته شده که هم به یک کتاب معتبر ادبی وفادار است، هم به مسائل اجتماعی و تاریخی ما می‌پردازد و همچنین سعی می‌کند دایره مخاطب را به سمت آثار جدی‌تر و ارزشمندتر هدایت کند، اتفاق خوشایندی است. به همین دلیل، فکر می‌کنم ما باید چنین آثاری را جدی بگیریم و از آنها حمایت کنیم.



نسرین کیایی نویسنده و منتقد:

**«سووشون»؛ وفادار به متن، کم‌مایه در خلاقیت**

**از نگاه شما اقتباس نرگس آبیاری از رمان «سووشون» اقتباس درستی است؟**

رمان «سووشون» سیمین دانشور، نه‌تنها یکی از آثار شاخص ادبیات معاصر ایران، بلکه متنی نمادین و چندلایه درباره تاریخ، جامعه و انسان است. این رمان، روایتگر کشاکش میان زندگی فردی، دغدغه‌های ملی و مفاهیم عمیق انسانی است و اقتباس از آن، مسئولیتی سنگین و چالشی جدی برای هر کارگردان به شمار می‌آید.

محتوای «سووشون» ریشه‌ای مستحکم در واقعیت عینی دارد و نه صرفاً در حالات ذهنی و روانی شخصیت‌ها؛ بنابراین اقتباس آن نیازمند وفاداری به فضای تاریخی و اجتماعی اثر و پرداخت قوی‌تر شخصیت‌ها برای انتقال بهتر مفاهیم اصلی است.

**به نظر شما جایگاه اقتباس در تاریخ فیلمسازی و سریال‌سازی چیست و این مسئله در «سووشون» چطور خودش را نشان می‌دهد؟**

اقتباس در سینما و تلویزیون از ادبیات یکی از جریان‌های اصلی تاریخ فیلمسازی و سریال‌سازی است و همواره با چالش‌های انتقال معنا و تجربه مخاطب مواجه بوده است. کارگردانان معمولاً متن رمان، داستان کوتاه یا نمایشنامه را به فیلمنامه و سپس سریال تبدیل می‌کنند. اما تفاوت اصلی در این است که مخاطب سریال، برخلاف خواننده، مسیر معکوس را طی می‌کند: او از قاب‌های متحرک و تصاویر دیداری به معنا می‌رسد و نه از کلمات. در نتیجه، هر اقتباس موفق باید بتواند هم روح متن را منتقل کند و هم تجربه‌های نو و مستقل برای تماشاگر بسازد.

**آیا انتخاب نرگس آبیاری به‌عنوان کارگردان این سریال انتخاب درستی بود؟**

نرگس آبیاری به‌عنوان کارگردانی با سابقه آثار تاریخی و اجتماعی، انتخابی قابل انتظار برای اقتباس سریال «سووشون» بود. او سابقه برجسته‌سازی نقش زنان و روایت مقاومت آنان را دارد و این با شخصیت «زری» هماهنگ است. زری نماد ایستادگی و صدای وجدان جامعه است؛ شخصیتی که پتانسیل سریالی قدرتمند را دارد.

**با این حال، شما به سریال نقد دارید. مشکل اصلی در اقتباس آبیاری چیست؟**

مشکل اصلی اقتباس آبیاری، تمرکز بیش از حد بر بازتولید خطبه‌خط متن است. این رویکرد، رمان چندلایه و فلسفی دانشور را به یک روایت صرفاً تصویری و سطحی تقلیل داده است.

آنچه «سووشون» را مهم می‌کند، نه صرفاً داستان مقاومت زری، بلکه پرداخت پیچیده به جامعه، تاریخ و مفاهیم انسانی است؛ چیزی که در سریال آبیاری عمدتاً از دست رفته است.

**اقتباس موفق ادبی چه ویژگی‌هایی باید داشته باشد و این**

**سریال چه کمبودی در این زمینه داشته است؟** اقتباس ادبی موفق، تنها بازسازی صحنه‌ها و دیالوگ‌ها نیست؛ بلکه تلاشی است برای انتقال «روح» اثر به زبان تصویر. برخلاف خواننده که از واژه‌های مکتوب به جهان خیال و تصویر می‌رسد، تماشاگر در مسیری معکوس حرکت می‌کند؛ او از انبوه قاب‌های متحرک و بازی‌های دیداری، به لایه‌های معنا دست می‌یابد و با تأویل شخصی خود، نوعی گفتار درونی و جهان ذهنی تازه می‌سازد.

**اگر بخواهیم از منظر نظریه‌های اقتباس این سریال را تحلیل کنیم، در کدام دسته قرار می‌گیرد؟**

در تحلیل نظری، نظریه‌ها دورا کارت‌میل کمک می‌کند تا اقتباس سریال «سووشون» را دقیق‌تر بررسی کنیم. کارت‌میل اقتباس را در سه دسته تقسیم می‌کند: انتقالی، تفسیری و قیاسی. اقتباس آبیاری عمدتاً در دسته «انتقال» قرار می‌گیرد؛ یعنی متن رمان بدون تفسیر یا بازآفرینی جدی به قاب تصویری منتقل شده است. در حالی که اقتباس تفسیری می‌تواند تضادها، لایه‌ها و مفاهیم رمان را برای مخاطب برجسته کند. کارگردانی که برای یافتن موضوع به کار هنری دیگری متوسل می‌شود، اگر محتوای اثر را از طریق شکل و زبان سریال دگرگون کند، در کار خود مرتکب خطا نشده است. آزادی خلاقانه در اقتباس می‌تواند به خلق تجربه‌ای متفاوت و مستقل برای مخاطب منجر شود؛ چرا که رمان «سووشون» ریشه‌ای مستحکم در واقعیت عینی دارد و نه صرفاً در حالات ذهنی و روانی شخصیت‌ها. از این رو، اقتباس آن نیازمند پرداخت قوی‌تر شخصیت‌ها و دقت در انتقال مفاهیم اصلی اثر است تا هم وفاداری به متن حفظ شود و هم تجربه‌های تصویری و تازه برای مخاطب شکل گیرد.

**در نهایت، ارزیابی شما از سریال چیست؟**

می‌توان گفت که اقتباس سریال «سووشون» بیش از آنکه یک گفت‌وگوی تازه با شاهکار سیمین دانشور باشد، نمونه‌ای از تقلید تصویری است. این اقتباس، به جای اینکه متن را بازتفسیر کند، به بازآفرینی ظاهری آن بسنده کرده و مخاطب را از عمق انسانی و فلسفی اثر محروم ساخته است. بنابراین، هر چند نیت آبیاری قابل احترام است، اما این اقتباس در عمل بیشتر مایه بحث و جدل شده تا رضایت کامل خوانندگان و مخاطبان سریال را جلب کند.

همان‌طور که هوشنگ گلشیری در فصل سوم کتاب جدال نقش با نقاش درباره «سووشون» می‌نویسد: این رمان دارای دو بعد فریب و بعید است؛ در نظر اول و همان زمان انتشار، همان معنای فریب دیده می‌شد. اما خواننده آرموده معنای بعیدی نیز می‌تواند ببیند، با این تذکر مهم که باید پدیدار شدن معنای بعید، معنای فریب فراموش نمی‌شود؛ چرا که سطح ظاهری انتزاع صرف یا نشانه نیست تا به مجرد رسیدن به سطح باطنی، سطح ظاهری فراموش شود.



رضا صدیق

منتقد و پژوهشگر سینما:

**از اقتباس تا کالایی‌سازی ادبیات**

**ارزیابی کلی شما از سریال چیست؟ به نظر شما این سریال توانسته انتظارات مخاطب و همچنین شما را به‌عنوان یک کارشناس برآورده کند یا خیر؟**

این سریال یک «موقعیت هدر رفته» است، علت اصلی این هدر رفت به عدم شناخت سازندگان نسبت به رمان و داستان و کارکرد آن در ادبیات فارسی برمی‌گردد. اگر مخاطب حوصله کند و رمان را بخواند، اثر و دریافت متفاوتی خواهد داشت و کاملاً تأثیر دیگری از آن می‌گیرد، در حالی که سریال نتوانسته جان و بطن داستان را به درستی و حتی به شکل ساده در اختیار مخاطب بگذارد.

یکی از دلایل این ضعف، تلاش سریال برای ارائه یک روایت به‌ظاهر «آرتیستی» و غیرعامه‌پسند است. در ادامه می‌خواهم درباره شیوه کارگردانی، فضاسازی و کنترل روایت صحبت کنم؛ به‌ویژه سبک فیلمبرداری که هم مردم و هم منتقدان درباره‌اش نظرات متفاوتی دارند.

**ما این فرم روایت تصویری را در آثار ترنس مالیک دیده‌ایم، دوربین مستندگونه خیال‌انگیز که در آثار او با درون متن و نوع خوانش جهان اثر تئیدگی دارد اما در سریال آبیاری این فرم فاقد این ویژگی‌ست؛ زیرا که در وهله اول با ماهیت یک سریال سازگاری ندارد. شاید در یک فیلم سینمایی چنین سبک فیلمبرداری معنادار باشد، اما در قالب سریال، تأثیرگذاری لازم را ندارد. دلیلش هم این است که فیلمبرداری و کارگردانی در اینجا به‌طور کامل در هم تنیده‌اند؛ یعنی کارگردان خواسته است فیلمبرداری به این شکل فیلمبرداری کند. اما در نهایت نتیجه مطلوبی به دست نیامده است.**

انتخاب این سبک روایت تصویری، به‌جای خلق یک نگاه هنری و همخوان با فضای قصه، بیشتر یک انتخاب «سهل‌انگارانه» به نظر می‌رسد. وقتی شما می‌خواهید یک سکانس احساسی را روایت کنید، معمولاً باید بین ۲۰ تا ۳۰ پلان مختلف در نظر بگیرید تا با دکوپاژی هم‌خوان با فضای قصه بتوانید مخاطب را به‌خوبی با روایت همراه کنید. چنین رویکردی طبیعتاً فیلمبرداری، هم زمان بیشتری می‌برد و هم دقت بالاتری می‌طلبد.

**به‌عنوان نمونه، در سکانسی که شخصیت‌ها روی بالکن نشسته‌اند و درباره آمدن نیا نیامدن شوهر زری به مهمانی انگلیسی‌ها صحبت می‌کنند، ما با موقعیتی تنش‌زا و پر از خاطره‌گویی روبه‌رو هستیم. چنین صحنه‌ای نیاز به دکوپاژ دقیق و نماهای متنوع دارد تا حس و حال شخصیت‌ها به‌درستی منتقل شود اما دوربین فقط روی شخصیت‌ها سر می‌خورد ما دیالوگ می‌شنویم. متأسفانه در این سریال پر از چنین فرصت‌سوزی‌ها و سهل‌انگاری‌هایی است.**

بگذارید صریح بگویم که خانم آبیاری این فرم را نه به‌عنوان یک نگاه آرتیستی، بلکه برای تسریع روند تولید انتخاب کرده. در واقع، کارگردان با ساده‌سازی صحنه‌ها، بار اصلی روایت را به دوش بازیگران و فیلمبردار گذاشته است. او یک خط کلی به تیم می‌دهد، چند بار صحنه تمرین می‌شود و سپس فیلمبردار با آزادی نسبی پلان‌ها را می‌گیرد. اگر در حین فیلمبرداری هم فیلمبردار کمی از خط اصلی فاصله بگیرد، به دلیل پرش‌های تصویری متعدد، خطاچندان به چشم نمی‌آید. این روش باعث شده است که صحنه‌هایی که فی‌المثل می‌توانستند در سه روز و با دقت بیشتری فیلمبرداری شوند، در یک روز ضبط شوند. بنابراین، به‌نظر بنده این انتخاب بیشتر ناشی از ضرورت‌های تولید و کمبود زمان بوده است، نه یک نگاه هنری منسجم.

**به انتخاب بازیگران و فرم بازی آن‌ها در مقایسه با شخصیت‌های رمان چه نمره‌ای می‌دهید؟**

ترکیب بازیگران متنوع و غیرقابل‌پیش‌بینی است؛ از مجید صالحی گرفته تا آزاده صمدی، سام درخشانی، بهنوش طباطبایی و میلاد کی‌مرام. این تنوع در نگاه اول جذاب به نظر می‌رسد، اما در عمل، برخی انتخاب‌ها چندان موفق نبوده‌اند. به‌نظر من، رابطه بین میلاد کی‌مرام و بهنوش طباطبایی در سریال غیرواقعی است و باورپذیر نیست، چه از نظر فیزیکی و از لحاظ شیمی حس میان این دو بازیگر، همخوانی لازم وجود ندارد.

وقتی رمان را می‌خوانیم، تصویری که از مرد و زن قصه در ذهن شکل می‌گیرد، دو شخصیتی است که یکدیگر را کامل می‌کنند. اما در سریال چنین حسی منتقل نمی‌شود. انتخاب میلاد کی‌مرام برای این نقش اشتباه بوده و به‌نظر من نامناسب‌ترین گزینه کی‌مرام است.

در مورد بهنوش طباطبایی هم باید بگویم او در تئاتر، به‌ویژه در کارهای جلال تهرانی و اجراهای تک‌پرسوناژش در کار «فصل شکار بادبادک‌ها»، نشان داده که بازیگر قدرتمند و توانمندی است اما در این سریال، به‌نظر می‌رسد که آبیاری او را خنثی کرده و اجازه بروز توانایی‌هایش را نداده است. از سوی دیگر هم چهره خانم طباطبایی تصنعی شده و این تصنعی بودن در یک کانسپت تاریخی بیشتر به چشم می‌آید. با این حال به‌نظر می‌رسد با توجه به توانایی‌های طباطبایی اگر کارگردان به‌او آزادی بیشتری می‌داد، احتمالاً شاهد بازی عمیق‌تری از او بودیم.

**آیا می‌توان در این سریال ردیابی از سبک کارگردانی نرگس آبیاری دید؟**

خانم آبیاری علاقه‌مند به تجربه‌گرایی در روایت و دکوپاژ است. از شیار ۱۴۳ تا ششی که ماه کامل شد، همواره تلاش کرده سبک‌های مختلفی را امتحان کند. اما این

تجربه‌گرایی گاهی علیه خودش عمل کرده و ضد محتوای مدنظرش شده است. به این معنا که در جاگیری دوربین و دکوپاژ تجربی مدنظر آبیاری، گاه جایگاه ظالم و مظلوم در روایت عوض می‌شود و در مثل «ششی که ماه کامل شد» گاهی دوربین در مقام حامی قاتل قرار می‌گیرد؛ این اتفاق نشان می‌دهد که تجربه‌گرایی در فرم باعث شده کارگردان از محتوای اصلی غافل بماند. البته در برخی آثار، این تجربه‌ها موفق بوده اما سریال «سووشون» یکی از شکست‌های فرمی و تجربی آبیاری به حساب می‌آید و نتیجه نهایی نه تنها در خدمت قصه نیست بلکه باعث سردرگمی مخاطب نیز شده است.

**شما در صحبت‌های قبلی به تجربه‌گرایی نرگس آبیاری در این سریال اشاره کردید. به نظر می‌رسد که این تجربه نه‌تنها به نتیجه نرسیده، بلکه به سریال آسیب هم زده است. کمی بیشتر درباره این موضوع توضیح می‌دهید؟**

به‌نظر من تجربه‌گرایی خانم آبیاری در این سریال به شدت ضد خودش عمل کرده است. ای کاش ایشان برای تجربه چنین فرمی، این قصه را انتخاب نمی‌کرد. بهتر بود ابتدا سراغ یک قصه دم‌دستی‌تر، عامه‌پسندتر و پایپولارتر می‌رفت و آنجا چنین رویکردی را امتحان می‌کرد. در این صورت، وقتی به سراغ داستانی با این اهمیت می‌آمد، تجربه‌اش پخته‌تر بود و می‌توانست آن را در خدمت روایت قرار دهد.

تجربه‌گرایی در کارگردانی فی‌نفسه ارزشمند است و می‌تواند نشان دهد که یک کارگردان در حال حرکت روبه‌جلوست. اما این تجربه نیازمند دانش عمیق و درونی از تکنیک‌های سینما و روایت تصویری است. کارگردان باید بتواند فرمی را انتخاب کند که در هماهنگی و هم‌خوانی کامل با قصه باشد، نه اینکه فرمش را صرفاً بر اساس میل شخصی و تمایل به تجربه بنا کند. بگذارید این‌طور بگویم: قصه خانم دانشور خودش یک فرم روایی مشخص دارد. قصه، شکل و ساختار روایت خودش را به نویسنده و خواننده ارائه می‌کند. بهترین رویکرد برای اقتباس از چنین قصه‌ای این است که آن فرم روایی را بازآفرینی کنیم و در تصویر بازتاب دهیم.

اگر کارگردان نمی‌خواهد این کار را انجام دهد و تصمیم می‌گیرد ارزش افزوده بصری به قصه بدهد، باید بتواند فرم تازه‌ای را به قصه تزریق کند که نه‌تنها با داستان هماهنگ باشد، بلکه آن را ارتقا بدهد و به سطح بالاتری برساند، نه اینکه آن را خفه کند. در این سریال، متأسفانه دقیقاً این اتفاق نیفتاده است؛ فرم انتخابی خانم آبیاری برخلاف فرم درونی قصه حرکت کرده و با شور و جان داستان در تضاد است. این عدم هماهنگی باعث شده شخصیت‌ها، روایت و حتی همه‌المان‌های داستان اخته شوند و از نفس بیفتند.

تنها چیزی که تاکنون باعث شده این سریال کمی پیش برود، همان ته‌مانده جان قصه است؛ همان نگاه ضد استعماری و روح درونی داستان که از متن خانم دانشور آمده است. اگر این جان‌مایه در قصه وجود نداشت، سریال خیلی زود به پایان می‌رسید و مخاطب را رها می‌کرد. در واقع، خانم آبیاری هنوز مدیون اصالت و قدرت متن خانم دانشور است که تا اینجا سریال را زنده نگه داشته است نه این فرم شمشوش.

**شما به جنبه بی‌زیبایی تولید این سریال هم اشاره کرده‌اید. کمی درباره این موضوع توضیح می‌دهید.**

موضوعی که به‌نظرم خیلی مهم است، نگاه بی‌زیبایی سازندگان سریال به این اثر است. همان‌روزی که در نمایشگاه کتاب، خانم آبیاری و خانم طباطبایی با عکس روی جلد طباطبایی در نقش زری کتاب «سووشون» را امضا کردند، من هشدار دادم که این کار مصداقاً به‌مطلوب کردن یک اثر به نفع شخصی سازندگان سریال است.

وقتی یک اثر اقتباسی ساخته می‌شود، به‌طور طبیعی کتاب اصلی به‌عنوان یک منبع الهام، مابه‌ازای معنایی برای آن اثر محسوب می‌شود. یعنی سریال باید بر شانه‌های کتاب بایستد و آن را گسترش دهد. اما در اینجا ماجرا برعکس شده است؛ سریال ساخته شده و کتاب خانم دانشور تبدیل به یک ابزار بازاریابی برای تبلیغ سریال شده است.

به‌نظر من، این نگاه کالایی به ادبیات، ضربه بزرگی هم به خود اثر و هم به جایگاه ادبیات فارسی وارد کرده است. تیم سازنده، به‌جای اینکه وفاداری و احترام به محتوا و شأن کتاب را محور قرار دهند، عملاً سعی کرده‌اند با تکیه بر فروش مقطعی کتاب آن‌هم به بهانه حضور بهنوش طباطبایی، این را به ابزاری برای موفقیت تجاری سریال تبدیل کنند. کلیت این کمپین تبلیغاتی برای نفع شخصی سازندگان سریال است و در این میان کتاب و ادبیات، بهانه و ویتربینی بیش نیست.